

انتقادهای اکبرگنجی از خمینی برای مسئولیت او برای آغاز جنگ مشاهداتی بر

کامبیز باسطوت

2011/06

اکبر گنجی به مناسبت سالگرد مرگ خمینی در مقاله ای ده صفحه ای نشان میدهد که چطور خمینی و دیگر مقامات حکومت جمهوری اسلامی مسئول آغاز جنگ و حمله عراق به ایران بودند. در این مقاله طولانی اولین چیزی که بنظر میرسد تحلیل کوتاه و نقل قول های مستقیم طولانی است. این نقل قول ها براحتی میتواند بیشتر از هفت صفحه بشود. آنچه گنجی در این نقل قول ها سعی میکند ثابت کند اینست که تحریکات مدام خمینی و اطرافیانش عراق را به این نتیجه رساند که باید درسی نظامی به رژیم اسلامی نوزاد بدهد. همچنین در این نقل قول ها نشان داده میشود که رژیم صدام حسین سعی زیادی کرد تا حکومت اسلامی را قانع کند تا دست از تحریکات بر ضد عراق بردارد. سخنرانی های خمینی که در آن مردم و نظامیان را تحریک میکرد تا رژیم بعثی عراق را سرنگون کنند، صدام حسین را به این نتیجه رساند که در صورت خاموش بودن در برابر این تحریکات احتمالاً او بزودی مجبور خواهد شد با شورش های شیعه های عراق روبرو شود. بنابراین همانطور که سفیر ایران در عراق آقای دعائی گزارش میدهد صدام حسین گفته و آماده بود برای رفع اختلافات خودش به ایران بیاید و یا گروه عالی رتبه عراقی را به ایران بفرستد در غیر اینصورت او دست به عملیات نظامی خواهد زد. وقتیکه خمینی این گزارش را از گروه سه نفره بازرگان، بهشتی، و دعائی میشنود میگوید محلش نگذارید و در برابر توضیح شرایط وخیم نظامی ایران بعثت قتل عام کادرهای نظامی و اصرار و تکرار خمینی دوبار دیگر گفته اش که محلش نگذارید است تکرار میکند و بعد وقتیکه خمینی در حال ترک اتاق است دعائی میگوید من استعفا میدهم و خمینی در جواب میگوید تو وظیفه شریعت است که بروی.

نکته قابل اهمیتی که در این نقل قول ها جلب نظر میکند تسلیم پذیری کادرهای نهضت آزادی مانند بازرگان و یزدی و اعضای شورای انقلاب در برابر خمینی است. از یزدی نقل قول میشود که چگونه او به کمک سفیر ایران سعی میکردند که تنش بین دو کشور را برطرف کنند در حالیکه خمینی به تحریکات خود ادامه میداد. منتظری جانشین آن زمان او نیز گزارش میدهد که با خمینی برای بر طرف کردن شرایط متشنج بین ایران و عراق به خمینی پیشنهاد کرده بود که گروه های حسن نیت به کشورهای همسایه بفرستند لیکن خمینی گفته بود "ول کن ما با دولت ها کاری نداریم" اینها همه کسانی هستند که ادعا میکردند بر ضد دیکتاتوری شاه مبارزه کرده بودند. لیکن همین مدعیان مبارزه با دیکتاتوری شاه برای آزادی و رفاه مردم ایران وقتی پای جنگ با عراق و کشته شدن مردم و ویرانی و خرج مالی جنگ پیش میاید آماده اند بنام وظیفه شرعی که خمینی مرتب آنرا به آنها یاد آوری میکرد و جنبه تقلید از مرجع را داشت سکوت میکردند و اجازه میدادند خمینی اجتناب از جنگ را غیر ممکن کند و به خوردن خون انسانها برای رفع تشنگی خود بنام خدمت به خدا و اسلام موفق شود. اینطور که خمینی در سخنرانی های خود نشان میدهد او در هر دو صورت آغاز جنگ و یا ایجاد شورش برضد صدام حسین خود را برنده میدانست.

زبونی شخصیت های سیاسی رژیم اسلامی در برابر دیکتاتور مقدس و با اعتماد بنفس بدون تزلزل از چند جهت قابل بررسی است. بطور کلی کادرهای سیاسی رژیم اسلامی پیش و پس از پیروزیشان از شگفت زدگی برای موفقیت های خود خارج نشده بودند. بخاطر پیروزی سیاسی و رسیدن بقدرت سیاسی مطلق در ایران که برای آنها حتی تا چند ماه پیش غیر قابل تصور بود نوعی اطمینان به چشم انداز سیاسی خمینی در میانشان ایجاد شده بود. کادرهای سیاسی انقلاب اسلامی 57 بخوبی لز بهای مالی و جانی انقلاب آگاه و از آن بیمناک بودند و شانس شکست خود را بیشتر از پیروزی میدیدند. بهمین علت احتیاط و مدارا و سازش را همواره به خمینی یاد آوری میکردند. لیکن خمینی آماده بود هر بهای جانی و مالی را برای پیروزی و یا شکست بپردازد ایمان اسلامی خمینی اعصاب انسانی او را نابود کرده بود. کادرهای سیاسی اسلامی نمیتوانستند از موفقیت هائی که پافشاری خمینی برای آنها به ارمغان آورده بود لذت نبرند. اگر از این دیدگاه به کردار تسلیم پذیرانه کادرهای سیاسی اسلامی در تنش بسوی جنگ با عراق نگاه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که با تمام ارزیابی های داخلی و خارجی منطقی اشان درمورد درگیر شدن جنگ همانطور که منتظری به روحیه خودستایانه اسلامی ها اشاره میکند امید به پیروزی در این میدان جنگ نیز برایشان وجود داشت. نباید فراموش کنیم که گروهان گیری کارکنان سفارت آمریکا در این زمان در جریان بود و دولت کارتر عملاً جزء بستن حساب های مالی ایران کار دیگری انجام نداده بود و بنظر نمیرسید که حتی او اقدام به بستن بنادر ایران برای صادرات نفت هم دست بزند.

خمینی پیش خود حساب میکرد اگر او میتواند شاه را از کشور بیرون کند، افسران و درجه داران ارتش و مقامات پُر قدرت رژیم شاه را آنچنان در سطح وسیع قتل عام کند، کسانیکه فریب پیوستن به انقلاب اسلامی را خورده بودند، متحدین غیر مذهبی ساده لوح خود را قانع کند تا به او کمک کنند تنها پشتیبان فیزیکی آنها که ارتش و دولت بختیار بود را متلاشی کنند و سپس آنها را سرکوب کند،

سفارت آمریکا را اشغال کند و کارکنانش را گروگان بگیرد در اینصورت صدام حسین چه کاری میتواند بکند که او نتواند از عهده اش برنیاید. در نهایت خمینی به نتیجه نهایی خود در جنگ با عراق که شکست بود رسید در حالیکه وجدان اسلامی او آسوده بود چون او هر بهائی که لازم بود برای پیروزی داده همانطور که به زبان خود میگوید "خداوند، ما فرزندان اسلام و انقلابمان را برای رضای تو قربانی کردیم غیر از تو هیچکس را نداریم ما را برای اجرای فرامین و قوانین خود یاری فرما" استدلال اسلامی قویتر از این نمیتوان یافت. کادرهای سیاسی اسلامی بعد از جنگ بیاد استدلال های واقعگرایانه و مخالفت خود افتادند. شاید برای پاک کردن دست خود از خون صدها هزار انسانی که در این جنگ گشته و زخمی و ناقص شدند، جنگی که بعد از سال اول میتوانست پایان یابد. اسلامی های سیاسی مقلد خمینی از بازرگان و سایر اعضای نهضت آزادی گرفته تا بنی صدر و دیگران هرگز نمیتوانند از زیر بار مسئولیت سکوت و همکاری با خمینی که میتوان او را بزرگترین جنایتکار اواخر قرن بیستم در خاورمیانه و جهان نامید شانه خالی کنند. خیلی از گمان ورزان رژیم اسلامی معمولاً اشاره به مخالفت های بازرگان و دیگر شخصیت های اسلامی سیاسی مینمایند تا برای آنها اعتباری بخزند لیکن واقعیت این است که تمام آنها با سکوت و همکاری با رژیم اسلامی در زمان های حساس سیاسی و چگونگی خود را شریک بی چون وچرای رژیم اسلامی و رهبران آن کرده اند و بنظر میرسد از این گروه تنها قطب زاده از همه زودتر وجدانش بیدار شد و جانش را برسر آن گذاشت.

نکته قابل توجه در نوشته های جناب گنجی بکار بردن ادبیات و کلمه های مربوط به رژیم پادشاهی در مورد حکومت اسلامی است. مانند "مراجع تقلید غیر درباری" بجای "مراجع تقلید غیر فقهاتی" و همینطور "ولایت مطلقه فقهاتی" بجای "دیکتاتوری یا استبداد فقهاتی" یا "ولایت استبدادی فقهاتی" همچنین "نظام سلطانی فقیه سالار" به مفهوم "نظام استبدادی فقیه سالار" و "سلطانیسم" بجای مفهوم دیکتاتوری "فقتانسیسم" در همین ردیف "میل خود سرانه سلطان" بجای "میل خود سرانه فقیه". استفاده از ادبیات پادشاهی برای نسبت دادن دیکتاتوری به حکومت اسلامی میتواند به علاقه ویژه ایشان به کلمات اسلامی تعبیر شود. در پاراگراف مقدماتی نوشتار خود جناب گنجی میگوید "اگر او با مراجع تقلید ناسازگار چنان نمیکرد، امروز هم مراجع تقلید غیر درباری در فشار قرار نمیگرفتند" ناراحتی ایشان در این مورد است نه سرکوب تمام نیروهای سیاسی غیر مذهبی و شرکت کنندگان در انقلاب که خمینی قتل عام و از سپهر سیاسی ایران محو کرد.

تناقض و تحلیل نادرست دیگری در تحلیل های ایشان از جنگ و و علت های شروع و ادامه آن وجود دارد. جناب گنجی مینویسند "حمله صدام حسین معلول علل متعددی است- چون منافع قدرت های جهانی خصوصاً دولت آمریکا، منافع قدرت های منطقه ای خصوصاً دولت عربستان، فزون خواهی صدام حسین و...- است. دولت آمریکا در تحریک عراق به حمله به ایران نقش کلیدی داشت." با اینکه در پاراگراف اول ایشان مقصرین جنگ را معین مینمایند و خواننده انتظار میکشد که او در ادامه این فرضیه خود را ثابت کند. خواننده مشاهده مینماید که جناب گنجی چگونه با اتکا به گفتارهای خمینی و سران دیگر حکومت اسلامی ثابت میکند که جنگ کاملاً قابل اجتناب بود چنانچه خمینی و اطرافیان از تحریکات در سخنرانی های خود خود داری میکردند و با مقامات عراقی همانطور که سفیر ایران در عراق گزارش میدهد وارد مذاکره میشدند. مناسب خواهد بود تا جناب گنجی این تناقض را توضیح دهد. جناب گنجی در پایان نوشتار خود حق کشورهای دیگر برای پاسخ گویی را به این ترتیب میگوید "اگر از نظر رهبران جمهوری اسلامی و "اصلاح طلبی خمینی محور" اقدامات "امام راه حل" صواب باشد، براندازی رژیم یک کشور توسط کشورهای دیگر مشروع/مجاز خواهد بود. در این صورت آیا کشورهای دیگر مجاز نخواهند بود که مردم ایران را به براندازی/سرنوشتی رژیم و نظامیان را به کودتا علیه **سلطان علی خامنه ای** دعوت کنند؟" در اینجا جناب گنجی استدلالی کاملاً منطقی مینمایند.

لیکن این استدلال در تناقض کامل با نوشتار ایشان در پاراگراف اول است که سرزنش وارانه میگوید منافع کشورهای جهان خصوصاً دولت آمریکا،... علت آغاز جنگ بوده است در صورتیکه بنابر استدلال ایشان واکنشی منطقی بوده است برای کشوری که سفارتش اشغال و کارکنانش گروگان گرفته شده بودند. لیکن میتوان گفت که این تعبیر از آمریکا بطور کلی غلط است بخاطر سرشت دموکراسی آن و موازنه نیروهای سیاسی آنها که همواره یک دیگر را بازبینی میکنند. آمریکا هیچ منافعی در جنگ نداشت چون تشنج در منطقه را افزایش میداد و آمریکا بطور کلی همواره سعی کرده است تشنج در خاور میانه را به حداقل برساند. در هر صورت بعلت تحریکات رژیم اسلامی بر ضد عراق و متلاشی شدن ارتش سکولار ایران بدست اسلامی ها عراق به ایران حمله کرد و پس از اخراجش از خرمشهر عراق آماده صلح بود و به اراده خمینی جنگ بدرزا کشید. سیاست آمریکا در این جنگ بنابر پذیرفته ترین تحلیل ها عدم پیروزی ایران و عراق بر یکدیگر و پایان جنگ بود و میخواست که شرایط پیش از جنگ برقرار شود. و همانطور که دیدیم پس از زهری که خمینی خورد که برای او مفهوم صلح کردن را داشت، وضع به پیش از جنگ برگشت. البته این برداشت در صورتی درست است که ما پشتواره ای کمونیستی و یا حزب الهی نداشته باشیم. جناب گنجی با زدن این اتهام به آمریکا درک ناقص خود را از دموکراسی آمریکا نشان میدهد و همچنین رسوبات سیاسی حزب الهی از خود نشان میدهد که هنوز در ایشان باقی مانده

است. از آنجا که جناب گنجی یکی از سازندگان ادبیات سیاسی دموکراسی، جدائی حکومت از مذهب و بطور کلی آزادی سیاسی و ایرانی آزاد از هر جهت در میان دین ورزان هستند این نقد بر نوشتار ایشان نوشته شده است تا ادبیات سیاسی دموکراسی بهتر پالایش یابد. در پایان این قلم باید از جناب گنجی تشکر کند چون زحمت تحقیق را از دوش من برداشت تا تنها به تحلیل به پردازم.

www.iranpolitics.org

info@iranpolitics.org